

دکتر آگوست کنکل، ضرب المثل ها، جلسه چهاردهم

آگوست کنکل و تد هیلدبرانت © 2024

این دکتر آگوست کنکل در تدریس خود در مورد کتاب امثال است. این جلسه شماره ۱۴، سخنان حکیمان امثال ۱۷:۲۲-۲۴:۲۴ است.

به سخنرانی در مورد کتاب امثال خوش آمدید. در این جلسه از امثال، می‌خواهیم به بخشی به نام «سخنان حکیمان» بپردازیم.

این یکی از چندین مجموعه است که در کل کتاب امثال گرد هم آمده است. این یکی از بخش‌های کوتاه‌تر در واقع در امثال است. و اولین مجموعه از سخنان حکیمان، امثال 22:17-24:22 است. این بخش‌ها در اکثر ترجمه‌ها کاملاً مشخص و قابل تشخیص هستند.

در واقع با یک عنوان شروع می‌شود. عنوان «کلمات حکیم» است. حال، مترجمان همیشه این را به عنوان عنوان جدا قرار نداده‌اند زیرا عنوان تا حدودی در آیه نهفته است.

گوش فرا دهید و به سخنان خردمندان گوش فرا دهید، ذهن خود را به دانش معطوف کنید. حال، «سخنان خردمندان» در واقع یک عنوان است و آیه این است: گوش فرا دهید و گوش فرا دهید، ذهن خود را به دانش معطوف کنید. اما واضح است که به عنوان یک بخش جداگانه تنظیم شده است.

بنابراین، این نصیحت را دارد که گوش خود را به دانش تیز کنید. و سپس انگیزه‌ای برای اهمیت این سخنان حکیمانه ارائه می‌دهد. شما باید آنها را درونی کنید.

و در خرد، گفتن گاهی اوقات به همان روشی توصیف می‌شود که شما غذا را درونی می‌کنید. ما غذا را درونی می‌کنیم و بخشی از زندگی ما می‌شود و وقتی به شکم ما می‌رود به ما انرژی می‌دهد. بنابراین، به همان روش شما باید کلمات ذهن را بپذیرید و آنها را درونی کنید تا زندگی شما و تمام بدن شما را کنترل کنند.

حالا، اینها همیشه به عنوان ۳۰ ضرب‌المثل فهمیده شده‌اند. اگرچه در ترجمه‌های سنتی‌تر، آنها به عنوان چیزهای عالی یا گاهی اوقات به عنوان چیزهای سابق شناخته می‌شدند. حالا، همه اینها مربوط به یک کلمه است، همانطور که می‌توانید اینجا روی صفحه ببینید، که حروف یکسانی دارد.

حروف این کلمه عدد سه است و این در چندین عبارت استفاده می‌شود. این کلمه به معنای ساده‌ی سه است یا به معنای سه روز پیش، سابقاً، یا به معنای رئیس، یکی از سه نفر برتر است. بنابراین، بسته به نحوه‌ی تلفظ آن، به معنای هر سه چیز است.

و به شیوه‌ای که ماسورت‌ها آن را تلفظ می‌کردند، به معنای چیزی شبیه به چیزهای عالی بود. اگرچه این اصطلاح معمولاً برای کلمات استفاده نمی‌شود، اما معمولاً برای یک افسر نظامی به کار می‌رود. اما در هر صورت، ما به این باور رسیده‌ایم که این عدد عمدتاً به معنای ۳۰ است زیرا در بخش اول این سخنان حکیمانه، از نظر ادبی و گاهی اوقات به صورت شفاهی با یک نوشته مصری به نام دستورالعمل آمنموب مطابقت دارد.

این ارتباط در پایان قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم با کشف و ترجمه پاپیروسی که اکنون در موزه بریتانیا قرار دارد، برقرار شد. این پاپیروس به طور کامل در آنجا نگهداری می‌شود، اما یک نوشته مصری شناخته

شده است که در بخش‌ها و قطعات متعددی در مکان‌های مختلف نگهداری می‌شود. منشأ واقعی آموزه آمنموپ به فرعون مصری رامسس دوم برمی‌گردد. رامسس دوم عموماً فرعونی است که با موسی مرتبط است.

حتماً به یاد دارید که در کتاب خروج، بنی اسرائیل شهر رامسس را ساختند. خب، آن شهر به نام این فرعون خاص ساخته و نامگذاری شده بود. بنابراین، این یک ارتباط قوی بین اسرائیل و مصر است.

یکی از پیوندهای بسیار بسیار قوی بین اسرائیل و مصر. و در این دستورالعمل آمنموپ، 30 فصل وجود دارد. اگر به این موضوع علاقه دارید، گوگل خیلی خیلی سریع شما را به آنجا می‌رساند.

می‌توانید عبارت «دستورالعمل آمنموپ» یا فقط نام آمنموپ را تایپ کنید و ترجمه هر ۳۰ مورد را دریافت کنید. و می‌توانید به شباهت‌ها نگاه کنید. اما ما فقط می‌توانیم برخی از آنها را مشاهده کنیم.

همه آنها در بخش اول این مجموعه کامل هستند. از فقرا فقط به این دلیل که فقیر هستند، دزدی نکنید، می‌دانید، عجیب است که وقتی کسی آسیب‌پذیر است یا به نظر می‌رسد از ما در جایگاه پایین‌تری قرار دارد، به نظر می‌رسد فکر می‌کنیم که نیازی به احترام به او به عنوان انسان نداریم.

خب، آمنموپ قبلاً در این مورد هشدار داده است. مراقب افراد عصبانی باشید. توصیه خیلی خوبی است.

مراقب ضمانت وام باشید. خب، ما مدتی در مورد آن صحبت کرده‌ایم. مرزهای زمینی را جابجا نکنید.

این یک فرمان تثنیه است، اما در سخنان حکیمانه نیز آمده است. البته، ارزش اصلی در یک جامعه اولیه همیشه در دارایی بود. در واقع، پول رایج، به شکلی که ما پول رایج را می‌شناسیم، چیزی نیست که تا زمان‌های بعدی آغاز شده باشد.

نقره و طلا به این معنا پول بودند که وزن می‌شدند. بنابراین شما فقط مقدار مشخصی داشتید. و به همین دلیل است که امثال از وزنه‌های درست یا کیسه سنگ‌های درست صحبت می‌کنند، به طوری که وقتی نقره یا طلا یا هر ماده دیگری را وزن می‌کردید، آن را با مقدار معلومی می‌سنجیدید.

و این وسوسه می‌تواند وجود داشته باشد که آن کمیت را به نفع خود تغییر دهید. خب، در مورد مرزهای زمین، همین مشکل وجود داشت. من به دیدن دوستی رفته بودم که کشاورز بود و او به من نشان داد که چگونه زمینی که متعلق به خودش بود، حصاری داشت که به اشتباه ساخته شده بود.

از نظر نقشه‌برداری زمین، این زمین با آنچه که از نظر قانونی به او تعلق داشت، بسیار فاصله داشت. و او هر سال، فکر می‌کنم حدود ۱۵ یا ۲۰ هکتار از محصولات کشاورزی خود را فقط به خاطر اینکه کسی مرز زمین را جابجا کرده بود، از دست می‌داد. همسایه‌اش کاملاً از این موضوع مطلع بود، اما برای اصلاح این وضعیت، او مجبور می‌شد همسایه‌اش را به دادگاه بکشاند و از نظر قانونی به توافق برسد.

و او مطمئن نبود که کشاندن همسایه‌اش به دادگاه ارزش چیزی را که در این ۲۰ هکتار زمین از دست می‌داد داشته باشد. اما این یک ضرب‌المثل و نصیحت بسیار بسیار معقول است. در کار خود مهارت به خرج دهید.

من همیشه به عزرا فکر می‌کنم، کاتب کوشا، کاتب آماده. هر چه بیشتر در مورد کار کاتبان یاد می‌گیرم، بیشتر احساس می‌کنم که از نظر هر کار علمی که تا به حال انجام داده‌ام، کوچک شده‌ام، زیرا این افراد چیزهای باورنکردنی برای یادگیری و مهارت‌هایی که واقعاً داشتند، داشتند. من هرگز نمی‌توانستم کاتب شوم.

من حتی نمی‌توانم اسمم را امضا کنم تا کسی بتواند آن را بخواند. و این کاتبان کوچکترین نقطه‌ها و خط‌ها را می‌نوشتند و آنها را روی چیزی که ما کاغذ نمی‌نامیم، روی چیزی که ما پوست حیوان می‌نامیم، پوست، یا روی پایپروس ناهموار و غیره، متمایز نگه می‌داشتند. و تنها چیزی که داشتند یک نی یا نوعی قلم نوک‌تیز بود که آن را در نوعی سیاهی چراغ فرو می‌بردند و می‌توانستند کوچکترین نقطه‌ها و تمایزهای واضح حروف را ایجاد کنند و این کار را برای صدها صفحه انجام دادند.

طومار اشعیا چیزی شبیه به این است که خب، من باید با واحد فوت کار کنم، بنابراین حدود ۲۶ فوت طول دارد. تبدیل آن به متر را به شخص دیگری می‌سپارم. این برای من کمی طاقت‌فرسا است.

اما در هر صورت، در کار خود کوشا باشید و کاتب نمونه خوبی است. شما بدون اینکه یک صنعتگر واقعاً خوب باشید، کاتب نمی‌شوید. مراقب آداب معاشرت باشید.

می‌دونی، من از اون آدم‌هایی بودم که یه کم از آداب معاشرت بدشون میاد. وقتی ما تو انگلیس بودیم، یه چیزی به اسم کلاس خیلی مهم بود. کلاس به پول نیست، فقط به میراثه.

و من به خانه‌ی دوستی دعوت شده بودم که از طریق یکی از دوستانم با او آشنا شده بودم. او از طبقه‌ی اجتماعی بالاتری بود و یکی از همکارانم فهرست بلندی از دستورالعمل‌ها در مورد محل قرار دادن کارد و چنگال، چیزهایی که در بشقابم می‌گذاشتم و هر چیز دیگری به من داد. این روشی است که وقتی آدم باکلاس است، انجام می‌دهد.

و من همه اینها را نادیده گرفتم چون گفتم، من کانادایی هستم و از آن طبقه و فرهنگ نیستم و فقط کار خودم را می‌کنم. و خوشبختانه برای مهمانم، این کاملاً خوب بود. او اصلاً انتظار نداشت که من مجبور باشم طبق کلاس بالا رفتار کنم.

اما واقعیت این است که برای همه ما، معیارهایی برای آداب معاشرت وجود دارد و آنها مهم هستند. و گاهی اوقات باید به آنها توجه کنیم. ثروت زودگذر است، بال و پر می‌گیرد و پرواز می‌کند.

را می‌خوانم و همین چند وقت پیش داستان کسی را خواندم Financial Pulse اوه، من هر از گاهی مجله‌ی، که خودکشی کرد، چون برای ثروت زندگی می‌کرد و اوضاع بازار سهام به گونه‌ای پیش رفت که ناگهان ثروت، منظورم صدها میلیون دلاری است که او به دست آورده بود، ناپدید شد و دیگر چیزی برای او باقی نمانده بود. ثروت می‌تواند از راه‌های بسیار بسیار مختلفی ناپدید شود. مراقب خسیس‌ها باشید.

او شما را دعوت می‌کند و می‌گوید، به خودتان برسید و از هر آنچه پیش رویتان گذاشته‌ام لذت ببرید. اما او همیشه شما را زیر نظر دارد. کمی مراقب باشید.

زیاد فرض نکن. با چیزهای غیرمنطقی استدلال نکن. خب، ما قبلاً در درس‌های قبلی‌مان در مورد این موضوع صحبت کرده‌ایم.

احمق نباش، مبدا مثل او احمق شوی. با احمق بحث نکن، مبدا مثل او احمق شوی. از فقرا سوءاستفاده نکن.

اینها ضرب‌المثل‌هایی هستند که ارتباط خاصی با گفته‌های آمون و اوپی دارند. گفته‌های دیگری که اینجا داریم بیشتر سخنان خردمندان است. من آنها را اینجا فهرست کرده‌ام و همه آنها از نظر دستورالعمل‌هایی برای چگونگی زندگی در یک جامعه خوب، کاملاً مطابق با عقل سلیم هستند.

و البته، آنها تکرار برخی از چیزهایی هستند که قبلاً در مورد آنها بحث کرده‌ایم. اما شاید فقط لحظه‌ای به ماده ۱۷ ماکسیم نگاه کنم. زنای یک مرد، خیانت به ازدواج اوست.

این نه تنها خیانت به ازدواج اوست، بلکه ازدواج شخص دیگری را نیز نقض می‌کند. یک بخش کامل آنجا وجود دارد. این روزها به نظر من، در فرهنگ من، ما واقعاً پیمان‌های ازدواج را خیلی جدی نمی‌گیریم.

ما آنها را به نفع خودمان می‌پذیریم و فرض می‌کنیم که می‌توانند شکسته شوند و ما به سمت چیز بهتری خواهیم رفت. اما واقعاً اینطور نیست. حالا، چرخه ناامیدکننده نوشیدن.

من بارها و بارها این متن را مرور کرده‌ام. این متن آیات ۲۳ تا ۲۹ از امثال ۲۲ است، اما کل آن یک شعر است. در واقع به صورت یک شعر با دقت فراوان ساخته شده است.

من چندین بار این شعر را در کلاس مرور کرده‌ام و یاد می‌آید یکی از دفعاتی که آن را مرور کردم و به نوعی سیر داستان را از سردرد و کوفتگی و جستجوی شراب تا مستی که سردرد و کوفتگی دارد و به دنبال شراب بیشتر می‌رود، ترسیم کردم و به نوعی نحوه‌ای را که این شعر سعی دارد زندگی یک مشروب‌خوار را به تصویر بکشد، ترسیم کردم. من همه را در کلاس نمی‌شناختم، اما هرگز فراموش نمی‌کنم که بند اول را به پایان رساندم. درست در وسط کلاس، آقای بود که با صدایی که ظاهراً از تجربه نشأت گرفته بود، ناگهان گفت: «مرد، دقیقاً همین‌طور است! و همین‌طور هم هست»

مستی، تا جایی که من می‌دانم، چیز خیلی خوبی نیست. یک روز تجربه‌ای داشتم که در یک پمپ بنزین دنبال نوشیدنی می‌گشتم، و در سن پیریام با مشکل مواجه هستم، چیزهای خیلی شیرین را دوست ندارم. چیزهای خاصی دارم که دوست دارم و همیشه سر جایشان نیستند.

خب، داشتم جلوی این یخچال ول می‌چرخیدم و سعی می‌کردم بفهمم چی می‌خوام بخرم که یه آقای اومد پیشم و گفت، آقا، می‌گه برای خماری چی کار می‌کنی؟ یه کم از سوالش تعجب کردم. موقع پرسیدن یه کم تکون خورد و من گفتم، می‌دونی آقا، در واقع داری از آدم اشتباهی می‌پرسی چون من هیچ‌وقت خماری نکشیده‌ام. چشم‌اش یه کم درشت و متعجب شد و یه کم تکون خورد و فکر نمی‌کنم حرفم رو باور کرد.

اما به هر حال، او مستقیماً به من نگاه کرد و گفت، تو مرد بسیار عاقلی هستی. حالا، ممکن است منبع خیلی معتبر نباشد، اما به هر حال من این تعریف را پذیرفتم. من در مورد مست نشدن عاقل بوده‌ام.

اما هر چقدر هم که امثال سلیمان حرف‌های خوبی در مورد شراب دارد، هشدارهایی هم می‌دهد. من به یک مراسم بشارتی رفتم. در واقع من سخنران یک منطقه بومی‌نشین بودم.

یک بار در اوایل دوران کشیشی‌ام، و وقتی گروه داشت برای مراسم و غیره آماده می‌شد، فکر کردم به خانه‌ی معلمی که در این منطقه‌ی خاص مستقر بود بروم. و البته، من کتاب مقدس را هم همراه داشتم چون وقتی موعظه می‌کنم، کتاب مقدس همراهم است. و بنابراین، به من پیشنهاد شد که بروم و معلم را ملاقات کنم. و آدم خوبی باشم.

بنابراین، در خانه‌اش را زدم و او مرا به داخل دعوت کرد. پشت میز نشستم و کتاب مقدس را روی آن گذاشتم و او گفت: «چه کتاب بدی «!و من گفتم»: «خب، چرا فکر می‌کنی این کتاب اینقدر بد است؟ او گفت: «چون آن کتاب حرف‌های خوب زیادی در مورد شراب دارد.» و فکر کنم فقط کمی متعجب به نظر رسیدم.

و او با لحنی بلند از ناامیدی‌هایش از کلاسش و دانش‌آموزانش که همیشه به دلیل مستی ناکارآمد بودند صحبت کرد، که البته آنقدر شدید بود که می‌توانست مشکل بزرگی باشد. مواد مخدر تقریباً در تمام جوامع ما در همه جا به یک مشکل بزرگ تبدیل شده است. اما این یکی به طور خاص او را آزار می‌داد.

بنابراین، من امثال ۲۳، ۲۹ تا ۳۵ را برایش نخواندم، چون اصلاً حال و حوصله نداشت بشنود که کتاب مقدس هم در مورد شراب چه می‌گوید. این خوب نبود. او فقط به فرصتی برای غر زدن نیاز داشت و من هم گذاشتم همین کار را بکند.

اما واقعیت این است که هر چقدر هم که کتاب مقدس شراب را چیز خوبی بداند، آن را کاملاً به آن شکلی که ما اغلب آن را درک می‌کنیم، چیز خوبی نمی‌داند. می‌بینید، شراب نوشیدنی آنها بود و بسیار گران بود. و بیشتر اوقات شراب آنها با آب مخلوط می‌شد، بنابراین واقعاً فقط یک نوشیدنی بود.

و تنها کاری که می‌کردند، فرو نشانیدن عطششان بود. اما می‌دانستند چگونه مست شوند. و چه بر سر نوشنده می‌آید؟ چه کسی ناله دارد؟ چه کسی کبودی دارد؟ چه کسی نزاع دارد؟ آن که بر سر شراب درنگ می‌کند.

بنابراین، تمام چیزهایی که ما در بارها می‌بینیم همان چیزهایی هستند که آنها دیده‌اند. و سپس فریب وجود دارد و دور کلمه دیدن می‌چرخد. شما شراب را می‌بینید، در لیوان برق می‌زند.

و بعد چیزهای عجیب و غریبی می‌بینی چون شراب بدبوست. و حالا فکر می‌کنی که روی یک کشتی نشستهای و بالای دکل کشتی نشسته‌ای. می‌دانی، تمام دنیا در حال تاب خوردن و عقب و جلو رفتن است.

حالا این تجربه را من هرگز نداشته‌ام. نمی‌دانم. و قصد هم ندارم که داشته باشم.

آنها من را کتک زدند و من نمی‌دانستم. خب، من این را در دبیرستانی که من می‌رفتم شنیدم. برای بیشتر دانش‌آموزان، اگر صبح دوشنبه برمی‌گشتید و چیز زیادی از اتفاقات بین جمعه و یکشنبه به خاطر نمی‌آوردید، می‌دانستید که آخر هفته خوبی داشته‌اید.

من هیچ‌وقت کاملاً مطمئن نبودم که چطور می‌توانی اینقدر مطمئن باشی که این درست است. اما بارها و بارها این را می‌شنیدم، بیشتر بعد از هر آخر هفته در شهری که در آن بزرگ شده بودم. و من یک معلم ریاضی داشتم که واقعاً او را تحسین می‌کردم.

. او فوت کرده است. می‌توانم اسمش را به شما بگویم. اسمش نستور واکوفسکی بود.

او اوکراینی بود. و باعث شد من عاشق ریاضی شوم. اما خیلی از دوشنبه‌ها با ظاهری آراسته و جذاب می‌آمد.

منظورم یه آدم واقعاً مست بود. و همونطور که برای مردم روستای کوچک ما تئودور معمول بود، آخر هفته‌ها با آدم‌هایی روبرو می‌شد که مستی به جا می‌گذاشت، مثلاً یه چشم خیلی خیلی سیاه، کبودی. و برای

خماری چی کار می‌کنن؟ خب، می‌دونین، این یارو که جلوی من این‌ور و اون‌ور می‌دوید و می‌پرسید برای خماری چی کار می‌کنین، واقعاً اینجا توی این متن جواب رو داره.

یک نوشیدنی دیگه می‌نوشید و این به شما کمک می‌کند تا از شر خماری خلاص شوید. البته، این یک راه حل طولانی مدت خوب نیست. اما این واقعاً واقعیت مستی است.

ببخشید که موعظه طولانی شد. اما رک و پوست کنده بگویم، مواد مخدر این روزها یک مشکل بزرگ است. فقط الکل نیست، اما فکر می‌کنم خوب است که در مورد این آیات تعمق کنیم.

سخنان حکیمانه‌ی بیشتری برای تکمیل پندهایی که در ۳۰ گفته داریم. بنابراین اگر می‌خواهید این مطلب را تا انتها دنبال کنید که چگونه می‌توان این آیات را به ۳۰ گفته تقسیم کرد، آن را در اینجا دارید. و سپس سخنان حکیمانه را داریم.

علاوه بر این، از امثال ۲۴ و ۲۳ شروع می‌شود، جایی که یک عنوان جدید و برخی از موضوعات جدید وجود دارد. بنابراین، این درس‌ها، دستورالعمل‌های عملی، بسیار مفید، دستورالعمل‌های روزانه برای زندگی یک فرد خردمند است.

این دکتر آگوست کانکل در تدریس خود در مورد کتاب امثال است. این جلسه شماره ۱۴، سخنان حکیمان است. امثال ۱۷:۲۲-۲۴:۲۲ است.